

ارج نهادن به فلسفه در اقتصاد: آمارتیا سن، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸*

نویسنده: فرهنگستان علوم سوئد

مترجم: محمدحسن فطرس

چکیده

آیا رأی اکثریت، قاعده تصمیمگیری "خوبی" است؟ چگونه باید نابرابری درآمدها و فقر را اندازه گیری کرد؟ چه عواملی فحطیها را برمی انگیزد؟ پاسخ به چنین پرسشهایی جایزه نوبل اقتصاد امسال را نصیب آمارتیا سن کرد. یاریگری^۱ وی در اقتصاد رفاه^۲ دارای این نوآوری است که ابزار تحلیل اقتصادی را با فلسفه تلفیق می کند.

مقدمه

آمارتیا سن،^{(۱)*} سهم تعیین کننده ای در پژوهش درباره مسائل اساسی اقتصاد داشته است. یاریگری وی در ارائه اصول بنیادین^۳ نظریه انتخاب اجتماعی^۴ و تعریف نمودگارهای^۵ رفاه و

* Royal Swedish Academy of Sciences. (1998). *Social Choice, Welfare Distribution, and Poverty-1998 Bank of Sweden Prize in Economics Sciences in Memory of Alfred Nobel to Professor Amartya Sen for His Contributions to Welfare Economics.*

● عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا - همدان

1. Contribution

2. Welfare Economics

* اعداد تک داخل دو کمان، به یادداشتهای پایان مقاله اشاره دارد.

3. Axioms

4. Social Choice

5. Aggregation

فقر تا مطالعات تجربی درباره قحطی گسترده است. انگیزه کارهای وی علاقه‌ای عام به مسائل توزیع و توجهی خاص به محرومترین افراد جامعه است. سن شرایط امکان همفزونی ترجیحات فردی برای تصمیمگیری جمعی و همچنین شرایط سازگاری تصمیمگیری جمعی با قلمرو حقوق فردی را روشن ساخته است. با تحلیل اطلاعات موجود درباره رفاه افراد گوناگون وقتی که انتخابهای جمعی صورت می‌گیرد، از سویی مبانی نظری مقایسه توزیعهای مختلف رفاه جامعه را بهبود بخشیده است، و از سوی دیگر، شاخصهای جدید رضایتبخش تری برای فقر تعریف کرده است.

کاربستهای^۱ رهیافت نظری وی در زمینه مطالعات تجربی درک ما را از سازوکارهای اقتصادی منشأ قحطیها بهبود بخشیده است. به مدد تلفیق ابزار تحلیل اقتصادی و فلسفه، به مبحث مسائل اقتصادی، بُعدی اخلاقی داده است.

رجحانهای فردی و تصمیم جمعی

هنگامی که توافقی عام وجود دارد، انتخابهایی که جامعه انجام می‌دهد نمی‌تواند مورد اعتراض قرار گیرد. هنگامی که عقاید متفاوتند، یافتن ابزاری برای تلفیق این عقاید گوناگون برای تدارک تصمیماتی که به همه ارتباط دارد، مسئله‌ای است. هدف نظریه انتخاب اجتماعی، دقیقاً تحلیل رابطه بین رجحانهای فردی و تصمیمات جمعی است. پرسش اساسی این است: آیا از رجحانهای فردی می‌توان رجحانهای جمعی، یعنی رجحانهای کل جامعه را به نحوی منسجم استخراج کرد؟ پاسخ به این پرسش برای استقرار نظم، ارزیابی حالت‌های اجتماعی گوناگون، و در نتیجه، ساختن نمودارهای مناسب رفاه اجتماعی ضروری است.

قاعده اکثریت

قاعده اکثریت در تصمیمگیری جمعی احتمالاً بیشترین کاربرد را داشته است. این قاعده از دیرباز مورد انتقاد قرار گرفته است. افزون بر این واقعیت که به اکثریت امکان می‌دهد تا اقلیت را به

حساب نیاورد، این قاعده در بردارنده کاستیهای جدی دیگری نیز هست. در برخی موقعیتهای، فرد ممکن است منفعت خویش را در حسابگرانه^۱ رأی دادن ببیند (به عبارت دیگر، رأی ندادن به انتخاب ارجح خود) یا در برنامه خود، یعنی در نظمی که براساس آن پروژه‌های گوناگون انتخاب می‌گردند، دستکاری^۲ کند. رأی دادن برحسب پروژه‌های دوتایی گاهی در به دست دادن نتیجه‌ای روشن برای گروه ناکام می‌ماند. ممکن است اکثریتی پروژه (الف) را به پروژه (ب) ترجیح دهد، در حالی که اکثریت دیگری (ب) را به (ج) ارجح بداند، و در همان حال، اکثریت سومی (ج) را مرجح بر (الف) بداند. در پرتو این نوع ناتراپایی^۳، (۲) قاعده تصمیمگیری نمی‌تواند راه حلی را به دست دهد که برای هر اکثریتی بهترین راه حل ممکن و بدون اعتراض باشد. آمارتیا سن، با همکاری پراسانتا پاتنائیک^۴، شرایطی عمومی را تصریح کرده است که براساس آنها ناتراپاییهای قاعده اکثریت حذف می‌گردند.

در آغاز سالهای دهه ۱۹۵۰، کنت آرو^۵، مسائل مربوط به قاعده‌های تصمیمگیری جمعی را تحلیل کرد که جایزه نوبل ۱۹۷۲ را برای وی به ارمغان آورد. وی قاعده‌های گوناگون ممکن هم‌فزونی رجحانها (ارزشها، رأیها)ی فردی را در آن زمان تحلیل کرد و نشان داد که قاعده اکثریت فقط یک قاعده در میان قاعده‌هاست. نتیجه شگفت‌انگیز اما اساسی (که از آن پس قضیه ناممکنی^۶ نامیده شد) این بود که هیچ یک از قاعده‌های تصمیم درباره هم‌فزونی رجحانهای کارگزاران^۷، برآورده پنج شرط (آکسیوم)^۸ لازم برای به دست آوردن رابطه رجحان جمعی منسجمی نیست. (۳)

به نظر می‌رسید که این قضیه، مانعی لاینحل برای پیشرفت شاخه دستوری علم اقتصاد باشد. چگونه ممکن بود به شیوه‌ای رضایتبخش، رجحانهای فردی را بر هم افزود و حالت‌های اجتماعی گوناگون را ارزیابی کرد؟ یاریگریهای سن در اواسط دهه ۱۹۶۰، در تخفیف دادن به این بدبینی تعیین‌کننده بود. کار وی، نه تنها به اصول نظریه انتخاب اجتماعی غنا بخشید، بلکه زمینه‌های مطالعاتی جدید و مهمی را نیز به وجود آورد. کتاب سن به نام انتخاب جمعی و رفاه اجتماعی^۹،

1. Strategic

2. Agenda Manipulation

3. Intransitivity

4. Prasanta Pattanaik

5. Kenneth Arrow

6. Arrow's Impossibility Theorem

7. Agents

8. Axioms

9. Collective Choice and Social Welfare

چاپ ۱۹۷۰، به ویژه برپژوهشگران بسیاری اثر گذاشت که از این طریق با مسائل کلاسیک اقتصاد رفاه دوباره رابطه برقرار کردند. اسلوب این کتاب، فصلهای آن که صورتبندی^۱ و الهام فلسفی را در هم می آمیزند، به تحلیل اقتصادی مسائل دستوری، بُعدی تازه بخشیده است. سن در این کتاب و همچنین در مقالات گوناگون خود، درباره مسائل از قبیل قاعده اکثریت، قلمرو حقوق فردی و دسترسی به اطلاعات درباره رفاه فردی بحث می کند.

حقوق فردی

برای برقراری قاعده تصمیم جمعی، شرط قطعی آن است که این قاعده دیکتاتورانه^۲ نباشد، به بیان دیگر، تنها منعکس کننده ارزشهای یک فرد نباشد. حداقل اقتضای محافظت از حقوق افراد، این است که این قاعده رجحانهای فردی، دست کم تعدادی از افراد را دست کم در برخی ابعاد، مثلاً در حوزه شخصی آنها، محترم بشمارد. سن، با نشان دادن اینکه هیچ قاعده تصمیمگیری جمعی نمی تواند در عین حال، هم حداقل توقع درباره حقوق فردی و هم آکسیومهای فضیئه آرو را تأمین کند، بر معضلی اساسی^۳ انگشت می نهد. این اکتشاف بحث علمی بسیار گسترده ای را درباره این مسئله که یک قاعده تصمیمگیری جمعی تا چه می تواند در پیوند با قلمرو حقوق فردی باشد، آغاز کرده است.

اطلاعات درباره رفاه افراد

نظریه انتخاب اجتماعی معمولاً بر این فرض استوار بوده که هر فرد می تواند، بدون شرط خاصی درباره مقایسه های بین افراد، پیشامدهای گوناگون را سامان دهد. فرضیه اخیر، این مسئله دشوار را کنار گذاشته است که آیا مطلوبیتی که افراد برای انتخابهای گوناگون قایلند، واقعاً قابل مقایسه است. متأسفانه، این نظریه در عین حال، مانع طرح گزاره هایی^۴ درباره مسئله نابرابری شده است. سن، قلمرو کاملاً جدیدی را در نظریه انتخاب اجتماعی می گشاید، وقتی نشان می دهد که چگونه

1. Formalization

2. Dictorial

3. Fundamental Dilemma

4. Possibilities

5. Proposition

فرضیه‌های گوناگون درباره مقایسه بین افراد بر امکان یافتن قاعده تصمیمگیری منسجم و غیر دیکتاتورانه برای تصمیمات جمعی تأثیر می‌گذارند. وی فرضیه‌های ضمنی را که در موقع به کارگیری اصول مشتق از فلسفه اخلاقی در ارزیابی پروژه‌های مختلف به کار می‌برند، آشکار ساخته است. بدین سان، اصل مطلوبیت برای ارزیابی یک حالت اجتماعی خاص به جمع کردن مطلوبیتهای انفرادی متوسل می‌گردد؛ چنین تصور می‌شود که تفاوتهای مطلوبیت حالتی گوناگون اجتماعی بین افراد را می‌توان مقایسه کرد. اصلی را که جان راولز^۱ - فیلسوف آمریکایی - تدوین کرده است، و براساس آن، حالت اجتماعی می‌باید تنها با ارجاع به وضعیت فردی که در نامناسب‌ترین وضعیت قرار گرفته ارزیابی گردد، مستلزم آن است که سطح مطلوبیت هر فرد را بتوان با همه افراد دیگر مقایسه کرد. بسطهای^۲ اخیر نظریه انتخاب اجتماعی، به میزان زیادی، وابسته به تحلیل اطلاعات سن درباره مقایسه بین فردی مطلوبیتهای افراد است.

شاخصهای رفاه و فقر

به منظور مقایسه توزیع رفاه در کشورهای مختلف، یا برای تحلیل تغییرات توزیع در یک کشور خاص، لازم است از نوعی شاخص استفاده کنیم که بتواند تفاوتهای رفاه و درآمد را اندازه‌گیری کند. ساختن چنین شاخصهایی کاربستی مهم از نظریه انتخاب اجتماعی است، بدین معنا که شاخصهای نابرابری دقیقاً بستگی به توابع رفاه اجتماعی دارند که ارزشهای جامعه را نشان می‌دهند. سرچ - کریستف کولم^۳، آنتونی اتکینسون^۴، و اندکی بعد، آمارتیا سن، نخستین کسانی بوده‌اند که در این زمینه، نتایج مبسوطی به دست آورده‌اند. حدود سال ۱۹۷۰، آنها رابطه‌ای بین منحنی لورنز (که توزیع درآمد را توصیف می‌کند) و ضریب جینی (که درجه نابرابری را اندازه‌گیری می‌کند) و طبقه‌بندی که جوامع از توزیع درآمدهای گوناگون صورت می‌دهد را روشن ساختند. سن با تعریف شاخصهای فقر و دیگر نمودارهای رفاه، یاریگریهای متعددی در این زمینه انجام داده است.

1. John Rawls

2. Developments

3. Serge-Christophe Kolm

4. Anthony Atkinson

شاخصهای فقر

یک سنجه^۱ مرسوم فقر در جامعه این است که آن بخش از جمعیت (H) را که دارای درآمدی پایین تر از خطی از پیش تعیین شده است، در نظر می‌گیرند. اما پیش‌انگاشتهای^۲ نظری این نوع اندازه‌گیری روشن نبوده است. همچنین، این سنجه، درجه فقر بین فقیران را به فراموشی می‌سپارد؛ حتی افزایش چشمگیر در درآمد گروههای بسیار فقیر، تا زمانی که درآمد آنها از این خط عبور نکند، H را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. برای رفع این نارساییها، سن شاخص فقر

$$P = H [L + (1 - L) G]$$

را پیشنهاد می‌کند که در آن G ضریب جینی و L شاخص (بین صفر و یک) توزیع درآمد است و هر دوی آنها برای افراد زیر خط فقر محاسبه می‌گردند. در ارتباط با نخستین تحلیل اطلاعات خود درباره رفاه افراد، سن، شرایط به کارگیری چنین شاخصی را روشن ساخته است. این چنین، حتی وقتی که داده‌های آماری دارای اشکال باشند - که در کشورهای فقیر معمولاً این گونه است - مقایسه‌ها انجام پذیر هستند. پژوهشگران دیگر، شاخص فقر سن را گسترش داده‌اند.

نمودگارهای رفاه

نمودگارهایی که عموماً برای انجام مقایسه رفاه جوامع گوناگون به کار می‌روند، مانند درآمد سرانه، تنها شرایط متوسط را در نظر دارند. سن، به بسط نمودگارهای دیگری پرداخته است که توزیع درآمد را نیز در بر می‌گیرند. منتج از تعدادی اصول بنیادین، همانند شاخص فقر، وی نمودگار: $(1 - G) Y$ را به کار برده است که در آن Y درآمد سرانه و G ضریب جینی است.

سن بر این امر تأکید می‌کند که مهم نیست چه کسی رفاه را ایجاد می‌کند بلکه فعالیتی که رفاه از آن حاصل گردیده، مهم است. براساس این ملاک، درآمد به دلیل فرصتهایی^۳ که به وجود می‌آورد، معتبر است. اما فرصتهای عرضه شده - یا ظرفیتهای^۴ آن گونه که سن نامگذاری کرده - به عوامل دیگری مانند تندرستی بستگی دارند. بنابراین، در اندازه‌گیری رفاه باید این عوامل را در

1. Measure
3. Opportunities

2. Presuppositions
4. Capacities

نظر گرفت. نمودگارهای دیگر رفاه، مانند نمودگار توسعه انسانی، بر این اساس ساخته شده‌اند. آمارتیا سن، همچنین بر این واقعیت تأکید کرده است که تمام اصول اخلاقی کاملاً مستقر، شکل معینی از برابری بین افراد را مفروض می‌دارند. با این همه، ظرفیت نابرابر افراد در بهره‌برداری از فرصت‌ها ایجاب می‌کند که نتوان مسئله توزیع را به طور کامل حل کرد. برابری در برخی از ابعاد، نابرابری در برخی ابعاد دیگر را دربردارد. مطالبه برابری در ابعاد و قبول نابرابری در ابعاد دیگر، به وضوح، به طریقه‌ارزیابی ابعادگوناگون رفاه بستگی دارد. در انطباق با رهیافت نمودگارهای خود، سن از این نظر دفاع می‌کند که ظرفیتهای افراد بعد اصلی را تشکیل می‌دهد که بر مبنای آن باید برای دستیابی به برابری اقدام کنیم. در عین حال، می‌پذیرد که وقتی افراد تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که ظرفیتهای درازمدت آنها را تعیین می‌کند، این اصل اخلاقی ایجاد مسئله می‌کند.

رفاه فقیران

سن در نخستین مقاله‌های خود، انتخاب فن آوری کشورهای در حال توسعه را تحلیل می‌کند. در واقع، بیشتر آثار سن درباره اقتصاد توسعه است، زیرا اغلب آنها به رفاه محرومترین افراد جامعه اختصاص یافته‌اند. همچنین، با اتخاذ روشی که ملهم از رهیافت نظری وی در اندازه‌گیری رفاه است، قحطیهای معاصر را مطالعه کرده است.

مشهورترین اثر سن، کتاب فقر و قحطیها؛ گفتاری در حق استفاده و محرومیت^۱ است که در سال ۱۹۸۱ انتشار یافته است. وی در این کتاب، این عقیده را رد می‌کند که مهمترین (و گاهی تنها) دلیل قحطی کمبود مواد غذایی است. با اتکاب بر مطالعه دقیق فاجعه‌هایی که از سال ۱۹۴۰ در هند، بنگلادش و دیگر کشورهای صحرای آفریقا رخ داده، سن عوامل توضیح دهنده دیگری را مطرح ساخته است. وی تأکید دارد که پدیده‌های متعدد مشاهده شده رانمی‌توان فقط با کمبود غذا تبیین کرد. برای مثال، تعدادی قحطی رخ داده است، در حالی که کمیت مواد غذایی در دسترس به

1. Sen A.K. (1981). *Poverty and Famines: An Essay on Entitlement and Deprivation*. Oxford: Clarendon Press.

نحو قابل توجهی متفاوت با سالهای (بدون قحطی) قبلی نبوده است؛ مناطق درگیر در قحطی، گاهی مواد غذایی هم صادر می‌کرده‌اند.

سن نشان می‌دهد که شناخت واقعی قحطی، مستلزم تحلیل عوامل اجتماعی و اقتصادی است که بر گروه‌های مختلف جامعه و فرصت‌های حقیقی ایجاد شده برای آنها تأثیر می‌گذارند. بدین سان، وی تأکید می‌کند که در قحطی که در سال ۱۹۷۴ در بنگلادش رخ داد، در اثر سیلی که در سراسر کشور جاری شد، قیمت مواد غذایی به نحو محسوسی افزایش یافت، در حالی که امکان کار در کشاورزی تنزل یافت، زیرا برداشت برخی محصولات نمی‌توانست صورت گیرد. به علت این عوامل، درآمد کارگران کشاورزی چنان تنزل کرد که این قشر از افرادی بیشتر از بقیه از قحطی صدمه دیدند. آثار اخیر سن (که در کتابی که در سال ۱۹۸۹ همراه با ژان درز^۱ چاپ کردند، آمده‌اند) در تداوم آثار پیشین وی، حاوی شیوه پیشگیری از قحطیهاست یا چگونگی محدود کردن آثار آن است، وقتی که رخ می‌دهند.

به رغم اینکه شماری از منتقدان در مورد اعتبار برخی از نتایج تجربی عرضه شده در کتاب فقر و قحطیها: گفتاری درباره حق استفاده و محرومیت، پرسشهایی را مطرح کرده‌اند، این کتاب سهم انکارناپذیری در اقتصاد توسعه دارد. کتاب، به ویژه مسائل توزیع و فقر را مطرح می‌کند و از این روی، با درونمایه پژوهش آمارتیا سن کاملاً انطباق دارد.

یادداشتها

۱. آمارتیا سن در سال ۱۹۳۳ در بنگال (Bengale) به دنیا آمد و دارای ملیت هندی است. در سال ۱۹۵۹، دکترای خود را از دانشگاه کمبریج انگلستان دریافت کرد و در هندوستان، انگلستان و ایالات متحده تدریس کرده است. در سال ۱۹۹۸ درس فلسفه و اقتصاد خود در دانشگاه هاروارد را رها کرد تا در کالج ترینیتی (Trinity College) کمبریج (انگلستان) به تدریس به پردازد.

۲. این مسئله را کُندورسه (Condorcet) در سال ۱۷۸۵ روشن ساخت، نام "پارادوکس کُندورسه"

بدین خاطر است.

۳. طبق این قضیه، اگر مجموعه‌ای متناهی از افراد و مجموعه‌ای متناهی از پروژه‌ها، دست کم حاوی سه پروژه، داشته باشیم، آن‌گاه هیچ قاعده همفزونی که تأمین‌کننده پنج شرط زیر باشد، وجود ندارد:

- (۱) رجحانهای اجتماعی در مورد پروژه‌ها ترایا و کلی است؛
- (۲) رجحانهای اجتماعی با معیار پارتو سازگار است؛ اگر همه افراد حالتی ممکن را بر بقیه حالات ترجیح دهند، آن‌گاه این حالت برای رابطه رجحان جمعی نیز برقرار است؛
- (۳) رجحانهای اجتماعی بین دو پروژه مستقل از رجحانهای فرد درباره بقیه پروژه‌هاست؛
- (۴) قاعده همفزونی غیر دیکتاتورانه است؛
- (۵) قاعده همفزونی f برای تمام رجحانهای مجموعه پروژه‌هایی که کلی و ترایا هستند، تعریف شده است.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی